

دوست عزیز و ارجمندم آقای دهباشی با عرض سلام و آرزوی سلامتی و موفقیت برای شما و همکاران گرامی تان، در شماره‌ی ۴۴ مجله‌ی ارزشمند بخارا که لطف کرده و برایم فرستاده بودید، مقاله‌ای از استاد داریوش آشوری خواندم با عنوان: «مشکل زبانی ما» که داغم را تازه کرد و قلبم را افسرده، به خاطر وضع ناهنجار و بی‌سر و سامانی که زبان شیرین فارسی مان پیدا کرده، همان زبانی که فردوسی برای حفظ و زنده نگه داشتن آن عمری تلاش کرد و گفت: «بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی» و ناصرخسرو گفت: «من آنم که در پای خوکان نریزم/ مر این پر بها دُر لفظ ذری را».

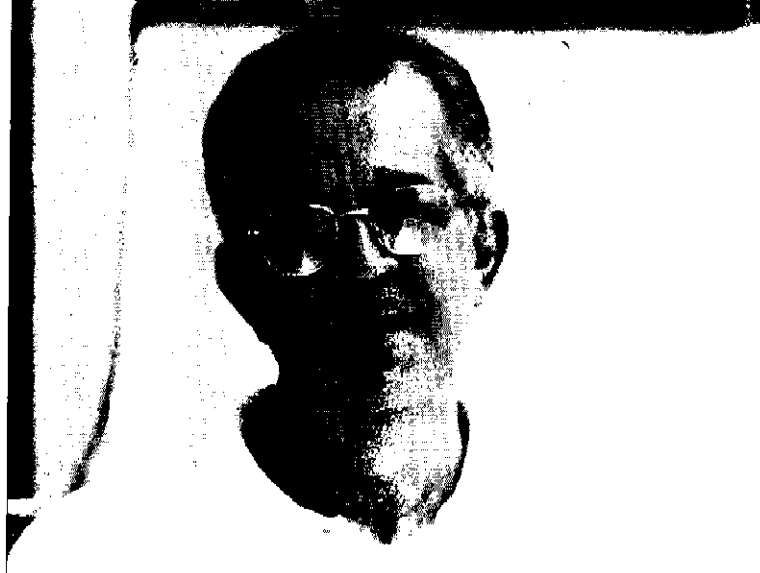
صبح زود که رفته بودم پیاده‌روی به یاد مقاله‌ی استاد آشوری افتادم و مطالبی که پس از این برای تان می‌نویسم به ذهنم راه یافت. بر آن شدم آن‌ها را در یادداشتی خدمت‌تان بفرستم تا اگر صلاح بدانید به اطلاع علاقه‌مندان نیز برسانید.

در جمعی از دوستان جوان بودم گفت و گو بر سر ایران و ایرانی بودن دور می‌زد، از آن‌ها پرسیدم: هیچ تا به حال به ذهن‌تان رسیده که چرا ما مانند دیگر کشورهایی که به دست سپاهیان اسلام گشوده شدند، امروز جزو کشورهای عربی به شمار نمی‌رویم؟ یکی از جوان‌ها گفت: خوب، به این علت که ایرانی‌ها عرب نیستند. من گفتم، گمان می‌کنید مصری‌ها، لبنانی‌ها، سوری‌ها، عراقی‌ها، اردنی‌ها و کشورهای شمال آفریقا عرب بوده‌اند؟ همگی تان که از هویت نژادی و

تاریخی و فرهنگ و تمدن باستانی آن‌ها آگاه هستید، می‌دانید که بین‌النهرین مهد تمدن‌ها و ملتی‌هایی قدیمی مانند آشوری‌ها، کلدانی‌ها، فینیقی‌ها و همچنین پارسیان و افریقا سرزمین فراعنه‌ی مصر و امپراتوری کارتاژ بوده است. یکی دیگر از جوان‌ها گفت: چون به زبان فارسی حرف می‌زنیم. پاسخ دادم درست است، ولی چرا به زبان فارسی حرف می‌زنیم و مانند کشورهایی که نام بردم زبان مادری مان زبان به قول فردوسی تازی نشده است. مگر ماجرای آن «دو قرن سکوت»ی را که هیچ ایرانی جز به زبان عربی نمی‌توانست چیزی بنویسد و سخنی بگوید از یاد برده‌اید؟ همگی یک صدا پرسیدند پس علتش چیست؟ گفتم چون ما فردوسی را داشتیم و آن‌ها نداشتند، رودکی را پیش از او داشتیم و آن‌ها نداشتند، پس از فردوسی هم این شمار گران قدر ببلان پارسی گو را داشتیم که با سروده‌هاشان و نوشته‌هاشان زبان پارسی را به اوج رساندند. بنابراین ما پارسی‌زبان و ایرانی باقی ماندیم. یکی از اندیشمندان که نامش را به خاطر نمی‌آورم گفته است: «اگر می‌خواهید ملتی را نابود کنید، زبانش را از او بگیرید!» به همین دلیل هم دیگر کشورهای مسلمان به خاطر از دست دادن زبان‌شان، هویت ملی‌شان را از دست دادند و جزو کشورهای عربی شدند.

اما زبان شیرین و گران‌بهای پارسی هم نه به دست بیگانگان و انیران‌ها، بلکه به دست خود ما دارد رو به نابودی می‌رود، چرا؟ هم اکنون برای تان توضیح می‌دهم.

۱ - آیا شما هیچ کتاب دستور زبان و نگارش مدون و بی‌عیب و نقصی برای زبان فارسی می‌شناسید که همه‌ی دستورها و قاعده‌های مربوط به فارسی را مانند همه‌ی زبان‌های زنده‌ی دنیا، بر اساس گویش همگان و گردش آمدن و تدوین کردن آن از سوی گروهی از فرهیختگان و زبان‌شناسان تهیه و تنظیم شده باشد؟ البته کتاب‌های فراوانی در این باره نوشته شده زحمت‌های زیادی هم از سوی کارشناسان صورت گرفته، ولی همگی هم رای و هماهنگ نیستند، و مانند فرانسه آکادمی یا فرهنگستانی نداریم که عده‌ای زبان‌شناس و ادیب گرد هم آیند و تکلیفی یک سان برای زبان یتیم مانده‌ی فارسی تعیین کنند. پس دانش‌آموزان و دانشجویان ما چگونه باید قاعده‌ها و قانون‌های زبان فارسی را فرا بگیرند؟ آن هم با واژه‌های نامأنوس عربی مانند: ماضی، مضارع، مستقبل، مضاف، مضاف علیه و غیره، در این میان ناشران و ویراستاران و نیز رسانه‌های گروهی روش‌های ویژه‌ای برای خودشان برگزیده‌اند و براساس «هرکسی از ظن خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من» دستور نگارش‌هایی اختراع کرده‌اند. نویسندگان و مترجمان هم در این میان بی‌تأثیر نیستند. در کتابی خواندم: «معی غلیظ همه جا را فرا گرفته بود» به جای مهی و «دست‌اش» به جای دستش. به ناشر و مترجم تلفن کردم و پرسیدم آیا هنگام سخن گفتن هم همین‌گونه می‌گویید، یا این دستور زبان اختراعی شماست؟



۲- در فرانسه اگر از کارگری ساده که فقط خواندن و نوشتن می‌داند و از پرفسوری استاد دانشگاه چه در رشته‌ی زبان و ادبیات و چه در رشته‌های دیگر بخواهید جمله‌ای را بنویسند، هر دو یک‌سان می‌نویسند، یعنی اجزاء جمله را درست و در جای خود می‌آورند، با این تفاوت که در نوشته‌ی کارگر کم‌سواد واژه‌های عامیانه به کار رفته و در نوشته‌ی استاد دانشگاه واژه‌های فاخر، ولی هیچ باورتن می‌شود که بعضی از تحصیل کرده‌ها و دانشگاه دیده‌های ما حتی چهار تا جمله‌ی درست و بی‌خطا نمی‌توانند بنویسند؟ روزی دخترم که استاد دانشگاه است و ترجمه‌ی فارسی به فرانسه و فرانسه به فارسی به دانشجویانش می‌آموزد، ورقه‌های آزمایش پایان ترم آن‌ها را نشانم داد. گریه‌ام گرفت، این عزیزان فرانسه که پیشکش‌شان، فارسی هم بلد نبودند بنویسند. ولی آیا گناه این کار به گردن آن‌هاست؟ یا به گردن آن‌هایی که در کلاس‌های دبستان و راهنمایی و دبیرستان فارسی را درست به آن‌ها نیاموخته‌اند؟

۳- هیچ برای تان پیش آمده است که در زبانی واژه‌ها به طور مثال با ابزار جمع‌نویسی زبان‌های دیگر جمع بسته شوند؟ به طور مثال فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها و آلمانی‌ها واژه‌هاشان را با ه و الف و الف و نون فارسی یا با الف و ت، و ی و نون عربی جمع ببندند؟ پس چرا ما واژه‌های ناب فارسی مانند پیشنهاد را به عربی جمع می‌بندیم و به جای پیشنهادها می‌نویسیم پیشنهادات؟ مگر در زبان فارسی، مانند عربی تنوین داریم که بگوییم گاهاً و ناچاراً؟

۴ - روزی به دوستی که در ترجمه‌اش نوشته بود: لیوان بر روی میز بود و کتاب در زیر میز، گفتم اگر من از تو بیرسم تنگ آب کجاست چه جوابی می‌دهی؟ گفت می‌گویم روی میز است پرسیدم اگر بگویم قالی کجا پهن شده چه می‌گویی؟ گفت می‌گویم روی زمین، توی اتاق، توی حیاط. گفتم پس چرا هنگام نوشتن می‌نویسی در روی میز، بر روی زمین، در توی اتاق، این در ظرف مکان این جا چه صیغه‌ای از اعراب دارد؟ و یا «که»‌های ربطی که باید دو جمله را به هم ربط دهد، به فراوانی و بی‌جا به کار می‌رود و بسیاری از آن‌ها زیادی است.

۵ - باز هم از کشور فرانسه که زبانش را می‌دانم و سال‌ها در آن زندگی کرده‌ام مثال می‌آورم. هیچ‌گونه، هیچ اجراکننده، هیچ نویسنده و هیچ خبرنگاری در رادیو، یا تلویزیون یا روزنامه‌ها جمله‌های غلط و من در آوردی به زبان نمی‌راند و نمی‌نویسد. همان دستور و همان قاعده‌هایی را رعایت می‌کند که از کلاس اول دبستان و پیش از آن در کلاس پیش دبستانی و در کلاس‌ها و سال‌های بعد به او آموخته‌اند و ادا کردن و به کار بردن همگی‌شان هم یکسان است، به صورتی که خواندن روزنامه، یا گوش کردن به رادیو و دیدن تلویزیون نه تنها لذت‌بخش، بلکه آموزنده هم هست. در عوض رسانه‌های گروهی ما، روزنامه‌ها، مجله‌ها، رادیوها و کانال‌های تلویزیونی، درست به عکس عمل می‌کنند، تیشه برداشته‌اند و به ریشه‌ی زبان ارزشمندمان می‌زنند. باور نمی‌کنید؟ کمی به نوشته‌ها و گفته‌هاشان توجه بکنید، حتی مطلبی را که خود من نوشته‌ام با غلط‌های چاپی فاحش و فراوانی چاپ می‌کنند که به طبع به پای حقیر نوشته می‌شود. دیگر به فضل فروشی‌ها و ابداع‌های جیغ بنفشی‌شان کاری ندارم. باز هم اگر باورتان نمی‌شود به کتاب غلط‌نویسیم استاد ابوالحسن نجفی مراجعه کنید، همه‌ی واژه‌ها، اصطلاح‌ها و جمله‌هایی که ایشان به نشانه‌ی غلط‌نویسی یا غلط‌گفتاری در کتاب‌شان آورده‌اند از رادیو و تلویزیون گرفته شده، با اشاره به نام برنامه و تاریخ و ساعت اجرای آن! و با اشاره به اشتباه‌هایی که خود من و همکاران مترجمم دانسته یا ندانسته در ترجمه‌ی واژه‌ها و اصطلاح‌های زبانی بیگانه به کار می‌بریم و در فارسی جا افتاده است.

۶ - هیچ تا به حال کوشیده‌ایم که به جای واژه‌های بیگانه، واژه‌های فارسی ناب به کار ببریم؟ به طور مثال به جای سعی کردن بگوییم کوشیدن، به جای حرف زدن بگوییم سخن گفتن، به جای استقامت و پایداری بگوییم محکم و استوار، به جای خصوصیت‌ها، بنویسیم ویژگی‌ها، یا به جای قابل استفاده بگوییم استفاده کردنی، به جای قابل رؤیت بگوییم دیدنی؟ و بسیاری واژه‌های دیگر عربی. مگر زبان عربی برای ما مانند انگلیسی و فرانسه و آلمانی و زبان‌های دیگر زبانی بیگانه نیست، پس چرا حتی آن‌جا که واژه‌ی ناب و روشن فارسی داریم، واژه‌های عربی، فرانسه و یا انگلیسی به کار می‌بریم؟ چون هیچ کس دلش به حال زبان ارزشمند فارسی نسوخته

است و هیچ کس هم به دانش‌آموزان و دانشجویان درست گفتن و درست نوشتن را نیاموخته، چون خودش هم نمی‌دانسته است. پس گناه به گردن کیست؟

۷- در گذشته زمانی در زبان فارسی پاک سازی شد، به جای وزارت صحتیه، مالیه، عدلیه، گفته شد وزارت بهداری، دارایی، دادگستری، به جای قشون: ارتش، به جای مدرسه: دبستان به جای دارالفنون: دبیرستان، به جای دارالعلم: دانشکده و دانشگاه و بسیاری واژه‌های ناب، خوش آهنگ و درست فارسی، چه عیبی داشت؟ جوان‌های ما که از این مسایل باخبر نیستند، چون کسی به آن‌ها نگفته و نیاموخته، امروز هم نمی‌گویند پسر، دخترم، در فارسی «گاهاً» نداریم. «ناچاراً» نداریم، «پیشنهادات» نداریم و اگر چنین کاری جایز است چرا واژه‌ها مان را به انگلیسی جمع نیندیم و نگوئیم پیشنهاد؟

۸- در فرانسه پراهمیت‌ترین و ارزش‌مندترین واحد درسی در همه‌ی مقطع‌های آموزشی از دبستان گرفته تا پروفیسور، زبان فرانسه است و آموزگاران، دبیران و استادان زبان و ادبیات، هر یک در حدود وظیفه و مسوولیتی که به عهده دارند خود یک پا ادیبند: اکول نورمال سوپریور، دانش‌سرای عالی، جزو دشوارترین دانشکده‌هاست و یکی از سه بنیاد دانشگاهی است که برای ورود به آن آزمونی بسیار دشوار را باید گذرانند (آن دو بنیاد دیگر پلی تکنیک و اگرونومی (کشاورزی و سیاست‌گذاری برکشت و کار) هستند). بسیاری از بزرگان ادب، نویسندگان، سیاستمداران و دولت‌مردان در یکی از این سه بنیاد معتبر دانش‌آموخته‌اند. اما در وطن عزیز ما، سرزمین گل و بلبل، از همان دوران کودکی یادم می‌آید که کم‌بهارترین و بی‌اهمیت‌ترین واحدهای درسی زبان فارسی بود و آموزگاران و دبیران این واحد به قول بچه‌های دبیرستانی کلاه‌شان پشم نداشت. البته از حق نگذریم، گه‌گاه، بر حسب بخت یا تصادف، آموزگاران یا دبیرهای باسوادی هم نصیب‌مان می‌شد، که آن چه را آموخته‌ام مدیون آن‌ها هستم. یادم می‌آید در کلاس ششم دبیرستان (در زمان من دبیرستان پنج کلاس عمومی و یک کلاس پایانی تخصصی داشت) تمام سال را دبیرمان با دو غزل حافظ: «در نظر بازی ما بی‌خیران حیرانند و «سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد» دست و پنجه نرم می‌کرد و می‌کوشید همه‌ی زیبایی‌ها، ظریف‌کاری‌ها، صنعت‌ها و ابداع‌های شعری و مفهوم‌های ژرف فلسفی و عرفانی موجود در این دو غزل را به ما بیاموزد، یا در سال چهارم دبیرستان تمام سال روی ترجیع‌بند معروف هاتف اصفهانی: «که یکی هست و هیچ نیست جز او» کار می‌کردیم. یادم می‌آید آموزگار فارسی در کلاس پنجم دبستان بارها به این خاطر که شهدی را شهدی می‌نوشتیم یک نمره از من کم می‌کرد چون می‌گفت شهدی دومی یک دندانه زیادی دارد.

۹- جوانان برومند و دانش‌آموخته‌ی ما تا چه اندازه با ادبیات غنی‌مان که به جرأت

می توانم بگویم هیچ زبانی به پای آن نمی رسد و سابقه ای ده دوازده قرنی دارد، آشنایی دارند؟ چند درصد آن ها شاهنامه، گلستان، دیوان حافظ، عطار، مثنوی و یا دیوان شمس را خوانده اند و به معنی های ژرف و پنهانی آن ها پی برده اند؟ یک درصد کافی است؟ به نظر من خیلی هم زیاد است. چگونه ممکن است کسی با استادان سخنی مانند فردوسی، سعدی، حافظ و غیره آشنایی داشته باشد و باز هم این همه واژه های بیگانه، بدآهنگ، ناموزون و از همه بدتر من درآوردی را در گفته ها یا نوشته هایش به کار ببرد؟ باز هم بیادم می آید در کلاس چهارم دبیرستان دبیر زیست شناسی مان هنگام درس تشریح اندام ها واژه ی اسکلت را به کار می برد و می گفت فارسی ندارد. من گفتم استاد اگر بگویم استخوان بندی چه طور است؟ کمی به فکر فرو رفت، تشکر کرد، واژه اسکلت را از روی تخته زدود و استخوان بندی را گذاشت و دیگر هم واژه ی اسکلت را تکرار نکرد.

۱۰ - سوربن که امروزه مجتمع دانشگاهی بسیار بزرگی در سراسر فرانسه، اروپا و دنیا است، در گذشته به دست کشیش ها اداره می شد و در آن فقط علوم دینی و الهیات آموزش داده می شد، فرانسوای اول پادشاه فرانسه در قرن ها پیش «کلژ دو فوانس» را بنیاد نهاد تا دانش های پایه و غیر مذهبی را به دانشجویان بیاموزند. ریشلیو، صدراعظم لویی سیزدهم در قرن هفدهم فرهنگستان فرانسه را بنیاد گذاشت و امروز کسانی که از میان بزرگان ادب و دانش و هنر به عضویت آن برگزیده می شوند (از سوی خود اعضای چهل گانه و فقط پس از مرگ یکی از آن ها، چون این عضویت دائمی و برای تمام عمر است)، «جاودانگان» لقب یافته اند. ما پس از آن دوران کوتاه فرهنگستان و پاک سازی زبان پارسی، امروز چه داریم و برای نگه داری و یا به گفته ی تلویزیون چی ها «فارسی را پاس بداریم» چه می کنیم؟ چرا اجازه می دهند رسانه های عمومی که پس از دبستان و دبیرستان و دانشگاه، بزرگترین و گسترده ترین وسیله برای ترویج و آموزش زبان هستند، این گونه ناجوان مردانه، زبان شیرین سعدی و حافظ را مسخ کنند و به جای آن واژه های زشت، ناهنجار و بدآموز را بر سر زبان ها بیندازند؟ البته این کم لطفی را برای این که به حد کمال برسانند، شعرهای بزرگانی مانند سعدی، حافظ، فردوسی و مولانا را هم با زیر و زبرهای نادرست می خوانند. به طور مثال آخر به جای آخر، کافر به جای کافر، آتش به جای آتش، چشم به جای چشم و غیره... بگذریم از این که در این خواندن ها مفهوم ها هم عوض می شوند.

۱۱ - امروز اگر از صد نفر جوان دانشگاه دیده بخواهیم شعرهای مولانا، حافظ و نوشته های سعدی را بخوانند، گمان می کنید چند درصد آن ها آموخته اند که چگونه این گنجینه های جاودانه و مایه ی سربلندی ما را درست بخوانند و معنی کنند؟ من گناه آن را نه به گردن جوانان دانش

آموخته‌مان می‌دانم و نه به گردن آموزگاران، دبیران و استادان آن‌ها، بلکه گناه را به گردن آن سازمانی می‌اندازم که سررشته‌ی اصلی را در دست دارد، کتاب درسی می‌نویسد و چاپ می‌کند، آموزگار، دبیر و استاد می‌پروراند.

شما را به خدا، ای جوانان، ای دانش‌آموختگان، ای فرهیختگان، زبان پارسی را پاس بداریم، تمیز، پاک و یک دست نگهش داریم، نگذاریم رنج‌های بی‌شمار و تلاش‌های پی‌گیر استادان سخن بی‌ثمر بماند و برباد رود، اجازه ندهیم زبان‌مان را از ما بگیرند تا هویت ملی، فرهنگ، هنر و تمدن چند هزار ساله‌مان را از دست بدهیم. ببینید، فرهیختگانی مانند ژول مول فرانسوی، نیکلسون، فیتز جرالده انگلیسی و گوته‌ی آلمانی عمری صرف کردند تا شاهنامه، مثنوی، ترانه‌های خیام و غزل‌های حافظ را به اروپاییان و به همه‌ی مردم جهان بشناسانند، آن وقت به حقیقت، ناجوان مردانه و دور از انصاف نیست که ما خودمان، وارثان این ادب، فرهنگ و تمدن غنی و عالم‌گیر تیشه به ریشه‌ی آن بزنیم و به دست خودمان، دودمان و هویت ملی‌مان را نابود کنیم؟ به قول مرحوم شریعتی، «اگر می‌خواهید حقیقتی را از بین ببرید، خوب به آن حمله نکنید، بد از آن دفاع کنید، آن حقیقت خود به خود نابود می‌شود.»

## ایساتیس

تنظیم و ترجمه فوری و رسمی قراردادهای  
حقوقی و فنی با تأیید دادگستری و وزارت  
امور خارجه

دریافت متون از طریق فاکس و پست  
الکترونیکی و ارسال ترجمه آن‌ها  
ظرف ۴ ساعت از طریق اشتراک

تهران، خیابان انقلاب، بعد از میلان  
فردوسی بین فرصت و ایرانشهر، شماره  
۶۴۱ طبقه دوم  
تلفن: ۸۸۸۴۶۶۰۴، تلفکس: ۸۸۸۴۰۹۱۹

[www.atashbarg.com](http://www.atashbarg.com)  
[issatis@atashbarg.com](mailto:issatis@atashbarg.com)